

عبدالحمید اشراق خاوری

84
320
.A35
v. 10

درج لئالی ہدایت گوہراول

BAHA' WORLD CENTRE
LIBRARY

۱۰

این مجموعہ با اجازہ محفل فکر سربوہائی ملی ایران
تبدیلہ ارکانہ متعددہ از معدودہ پندشور حافلہ تکمیل
دادہ است و فی از انتشارات مہوبہ امری حیا شمس
تبریز الخاند ۱۳۱۱ یدبع

هو الله

دُبُحْ لَنَا هُدًى

دُبُحْ لَنَا هُدًى
مَنْ لَنَا هُدًى
مَنْ لَنَا هُدًى
مَنْ لَنَا هُدًى

مَنْ لَنَا هُدًى
مَنْ لَنَا هُدًى
مَنْ لَنَا هُدًى
مَنْ لَنَا هُدًى
مَنْ لَنَا هُدًى
مَنْ لَنَا هُدًى
مَنْ لَنَا هُدًى
مَنْ لَنَا هُدًى
مَنْ لَنَا هُدًى
مَنْ لَنَا هُدًى

درج لنا الاهدایت مشتک من یک مقابله چند کلام مفتاح

ازین نام که مغرب سال قرن اول جهانی است جمیع زبان را داخل جبهان شوی بیست
سز و شوی غریب دل حاصل شد تشکیکات مبدی در حدیث علم ترتیب و بدیای اولی علم
و با بعضی مشکبای چون شیخ دانشمند و ابدان کوفی در جمیع اقوالیم و اندک کلامی شکست
طرفین آرزوی این بی نظمان صفای که بنده است مرغانه و در هر دو راهی قایلیم ترتیب
مواقف خلق قدوس جهانی و سایر مقامات مرکب و داران و عبادی جسد جان کف بی حیثیت
و از ذل صافی کسب شد است مرگ کوفی و درین گفته شرح اقدامات صمد گویند از آنان که
عقلی بر این بود که فرشی اندک و کمال روشنی بهروز و آفرین حاصل شود از جوهر جلیله خلق
و هر صفا عاقلین از برای هر صفا و عاقلان دستوار از کلمات حضرت عقیب بی امانت
حاکم و اطراف و مقامات خویش مشمول شود و تصیباتی ضمیمه آنجا دانید که از سخن
تبیخ برای چو آنی همانی از زمین و نبات است خلق قدوس و الهی و کمال جلیله خلق
برای صفای این است و در تعلیق و فکر حق تعالی حالت اندک شوق و تفریح فرموده و این
نموده که عاقلی چند صفا عاقلان و در اصل حصول صفا و ترتیب حدیث است که در حدیث
جنت است بعضی مستحق است که از این درین قدم شود و بعضی صفا از آنجا

آینه و کتب مستدلانند استخراج کرد باطلی مخصوص شد و این درین
کتاب الاهدایت که در اول و مستحق برین بود که هر که مرگ و مرگ را اندک است
سال مندر به همین درین ترتیب آنکه استکباب چنان باشد فرجه ای آنجا که کتابت
مرد و زیاده استقامت علی الزمان و حال صفا عرض من در هر دو از ظاهر عرض بدین
که هر که اول این سال و دیگر مقامات علی استقامت است مخصوص یافت که هر گاه ای دیگر
ظواهر من مثال تطهیر و اعتراف امید که منظر نظر مجانبه باشد عاقلی فرموده و اولی که
اصحاب به شهر مندر مستند خطا آنچه در این است و مستند مستند
اشراق خاوری

و سادات و بزرگان و شرفی و متواضعی و خوب و بد را بر زمین کی رسوخ و امری پسینی کرد
 بی فکر و احوال و منکر شد زیرا که در ارض خود می توانی بود و نظر بر سر و پا کنه و شایم
 از بودم و از آن شایم بی بودم و خلق شایم میاکن بودم و بخت تو را چشم و دست
 شد و خود را میانی بی سر و پای و قدر قرائی مردم که گویانند و چه بسیاران و معلول است
 خلاصه از انقراض آن بی سخن این تمام هر یک آن در هر سببی از بودم و چه بسیارند و نیز
 او معانی پسینی بی نیاید و در اینده و شینه و چگونه می تواند بود و چنانکه در آن چو گمانی با
 مشق و اندوه آن در این بخش که در این بخش بر دست و نظر آن ایست سینه از غیر حرف
 علم و بر آن در صد و اسکات انعامت است و بر آنکه داد و بگویی و تحریف آن سر و پای شرب
 مذکوره و جمل سبب سبب و از اینها آنچه می گویند است و در این سبب قریح کشنده است
 که در وقت ظهور می آید از آن خضر و قطعی که بر آن نامش خضر و در اقامت در آن در آن
 و در آن سبب سبب و غیره که از آن است و در این سبب و در این سبب و در این سبب و در این سبب
 اگر معانی این شایم است و در این سبب و در این سبب و در این سبب و در این سبب

در هیچ یقین است حال هر چه پسینی و از حق بر او است و بخت است و بخت است و بخت است و بخت است
 یکی از صدای دولت کند و آن پسینی از او است و از او است و از او است و از او است
 می آید آن شخص معلوم معانی آنرا می تواند و می تواند که بگوید آن یکی که در هر سبب
 آن چیزی نیست که بر سبب و در آن است و چنانکه در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب
 و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب
 و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب

راجح است و آن جواب می آید و جواب می آید و جواب می آید و جواب می آید و جواب می آید
 است و در هر سبب پسینی بی علم بود و حق است و حق است و حق است و حق است

۳- در بیان اینکه عبادت نامر و در سبب است و کور است -
بنفایک بوالفضائل ان یزید فان لا یفیع فیها فایده -

جمع مقله امر است و شایم و ایان که با تمامه از حق است و ایان بی علم و در کور است و در کور
 فرموده و در بیان است و فرموده که در هر سبب و در هر سبب و در هر سبب و در هر سبب
 پیامبر با حق فرموده و در کور فرموده و در کور فرموده و در کور فرموده و در کور فرموده
 این شرط و عبادت شود و حاصل شود از آن ایان که با تمامه فرموده و در کور فرموده
 موی و پسینی بی سر و پای و جمل مقله و در کور فرموده و در کور فرموده و در کور فرموده
 که در وقت ظهور می آید از آن خضر و قطعی که بر آن نامش خضر و در اقامت در آن در آن
 و در آن سبب
 و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب
 و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب
 و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب و در آن سبب

سوره اول قرآنی است صفت بی
 بر اسم آتحت جهان و به نام لوزن
 سوره ششم تحقیق شش در قدر
 این بحکم خدا و نفس کتاب
 قوم فتان بقاء و تسبیح
 ابتدا آدم استخفا خاتم
 این اسلام آخرین این است
 خصوص صافات سوره در سوره زمر آیه قد نطق فی الضویر الی آخره نازل شد و اگر
 یوم الاخر در سوره آیه ۳۳ و بقره آیه ۱۱۰ و اگر یوم الدین در سوره ممتحنه
 ۱۱ و سوره قاریات آیه ۱۱ و اگر یوم القیمه آیه ۱۱ و یوم الفصل در
 سوره صافات آیه ۱۱ و سوره نجم و خان آیه ۱۱ و سوره نازک آیه ۱۱ نازل شد
 لَسَا اِلَیْهِ الْمَوْتُ الْاَبَدُ و سوره ممتحنه در انجیل مکتوبات و احکام و در شش فقره
 نازل و بتوسیس آن چهار زبان شاه نوحه شد **خبر اول و غیره**
 در احادیث وارد از افواه
 که سوره بجهت سال صحاب
 هر روز از آفتاب از مغرب
 نقل نفس زکیه در کوفه
 هر باید حسدی که گزینش
 در حدیث است که تم با نسه
 هر روز در بهشت سال میش
 و در از شرق در وقت پنجام
 جنگ با سیان بحر بی جای
 قرب یک سیل در نوره در راه

بجز

انگو خواب بود به جا بلیسا
 العیسی گوشت نم تو خود
 کاین روایات حکم منتقل
 چون بساطا حرمین حاکم نیست
 او خجله خلافتها با ظهور که در احادیث مسلمیه ذکر است عقل خست است
 که در کتاب بحار الانوار ترجمه فارسی شرح سال ۱۱۳۳ هجری صفحہ ۱۱۱۱ حرمین
 ۱۱۳۳ و صفحہ ۱۱۳۳ مطهر است از خجله طلوع اخفایه از ترجمه است که در
 ۱۱۳۳ بحار صفحہ ۱۱۳۳ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۳ از همان کتاب که در سابق ذکر شد و
 خلیل نفس زکیه در جلد ۱۱ بحار صفحہ ۱۱۳۳ و مواضع مستند ذکر در جلد
 بی العیاس و صفحہ ۱۱۳۳ و ۱۱۳۳ سایر مواضع از جلد ۱۱ بحار فارسی صفت
 سال ۱۱۳۳ هجری مطهر است -
 در ایشان خبر در حال من است فخرش در بحار ذکر در وقت صفحہ ۱۱۳۳ و ۱۱۳۳
 ذکر شد و در آنست که از آن خبر در انوار ترجمه که در ترجمه آن مضمون است که اگر کسی
 گردید حسد نسبت نام در جا بجا و در جا بجا متوجه در کتاب بیسیان که در حدیث
 بحار در قاری جلد ۱۱ و سایر کتابت شده مطهره ذکر است -
 خلافتها فی کراخ ظهور در خود و کتب مستند است که فی نازل شد و بدان شد و در حدیث
 که در حدیث است و بیسیان بود و نیز ذکر کرده و در فصل کتابکما اللیخا لعلو لثین فی
 الذی اذنا الضلیمین ایست بر آن مضمون بیسیان بیانی مشروح و فصل بود

مقاصد صلیب عبارات نوید را بعضی در برابر یک مقصد غیر لغوی است شهادت بر سر
 من بعض بیانات مبارکه حضرت صبی علیهم السلام را آورید حضرت کتبی است و صورت
 مت بود و در آن قرآن شریف ایشان بر زمین و آنقدر است تشریح است نیز از آن
 نموده و آن حضرت مستوی بیان تفسیر شده و آنصورت که اصل هر صریح عنوان
 مشابیه برین نول است که در کتابها فی خود فرمود است و بخندنا الکلمة التي
 فرضت التي شغلنا من الربانة التي انما الى ابراج منبر في موضع
 الى ان الخبير انما انما يتطلع كما في الضم في علو كما قالين منذ ان كان
 على انما الكتاب ليست من تفسیر خاص لانما انما انما انما انما انما انما
 بل انما
 نیز در حدیث ثبوت است تا بگویند که با او تعلق میکنند که این شمس که در کرم
 جوارح و جلست بر شد احدی بگره نشانی فرود بردست اندر و در طرف شمال
 در آن جلست چنانکه در هر است و در کتابی است شرح ضمنی نیست زیرا که برای
 هرگز با او در موم نشد که او ان حدیث است و ان القی شرح گفته و من گفته است
 چنانچه بعد از آنکه که میفرماید شادان کتابی ریشتم ضمنی نیست و انکه هرگز
 نایافته بود و برای کتاب بر و من فی انما انما انما انما انما انما انما انما
 مقاصد صلیب علیه السلام است نباید و نوشته ای کتاب مولی در هر جری که چنان
 باشد و در آن قرآن شریف صلیب است که میفرماید انما انما انما انما انما
 بل که چنانچه انما
 انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما

قرآن مجید را صلیب که معانی مستوفی آورده هستند در مقاصد صلیب آن احوال خود
 و حال آنکه هنوز تا اول آن جای میماند بنام است و این آیه مبارکه صریح است بر آن
 قرآن شریف را معانی و مقاصد صلیب تفسیر است زیرا که هر که هنوز زبان آن قرآن
 است و معانی عبارات تمام گشت صریح است و صریح است
 چنانچه که چندین کتاب گلشن حقانین خوانده اید است
 خلاصه ابواب مؤخره از فصل اول است

در خصوص اینکه کثیری از دهه های ایران بی معانی حسینی عود است و روزگاری است
 خود خبر داده و این یکی از جهات هم عمل بوده که چون عودات و شادان کتابی
 بر هم گمان خود تفسیر و تفسیر میزند و از مصلوح و انجا نیز از سواد کلمات کتابی
 بیادند و لذا در قوم علم و موعود و مراضی میگویند که در مصلوح این عودات
 نشده و حال آنکه در جمیع کتابی صریح است که نمود شادان است خود را با خود می
 روح قدسی و صاحب یان کالفا میگویند گفت نشود و در معانی حسینی و در
 بد و نوسین خاصه که کلامی ایان کاف و مباح و جمله اصدی در کتاب چنانچه
 فصل است خود استانی میفرماید که در شرح بیان آن حدیث و میان آن سخن
 در اخبار آنکه به طوایف میفرماید که انما انما انما انما انما انما انما انما
 تا در چنانکه انما
 در آن فصل است و انما
 انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما

من جانها ذال الروح الحق فهو في شدة كماله جميع الحق يعني بسیار بزرگوار است
 کرم و مکرر شده است و در حق او می آید و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید
 حق او را در حق او می آید و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید
 یعنی چون تمام تو را خدا در کمال خود که در صورتیکه صاحب کثرت کنونی است و او را در حق او می آید
 و نجوم زمره عالم بود و قبل از طبع وقت در حضرت ای اهل سنی از ادراک حقایق بیانات
 الهیه قاصد باشند فرستادگان بنا صفت حضرت آن برخلاف آنچه در علم خداست که در
 گردن او ادراک حقایق حقیرتر تواند شود قیامات قیامات فالیه شرابیه و زلیله الیه
أشأن الذی یابین عظام العنقاب -

عظام العنقاب کتب هوشیگر برین گفته در حقیقت معنی است مکن صفت صبر را در
 اصحاب و در او هر کس تا نیاید که با حق شکر است بنام زیرا که در او صبر پس
 اظهار زود و در هم بود و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید
 یا تا نیاید تا حقیقتا کلاما و انجیل انجیل و وقتا انجیل و در آنکه لا فرمود است
 انما صبر یا تا نیاید الا ان الکلیات تحببه و تحببها لک و وقتا انجیل و در آنکه
 در او صبر است مایه که معانی است و حقایق بیانات نیز تا در او بود و در او بود
 انظار صحنی و گفته است در چشم زبانی و صفت زبانی صفت و در حق او می آید
 نیز که در حق او می آید و در حق او می آید و در حق او می آید و در حق او می آید
 کافی است و در حق او می آید
 و در حق او می آید و در حق او می آید و در حق او می آید و در حق او می آید

**۷- در بیان اینکه مظهر امر الله در کتاب انبیا و معانی حقیقه
 علامات آن ذکر فرموده است**

جانبها فوالفضائل ذکر کتاب الفرائد غیر نماید

چون انقدره و تقویا ببال سستاده و حجت بر شهادت و او را در حق او می آید
 قوه نام حق تعالی را در حق او می آید و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید
 از عمل بر امرات قیام فرمود و مقرر است بر هر کس که در قیامات قیامات و نیز در حق او می آید
 و جهت راه راه است حق تعالی انتقال جسد است از عقیاب بود و در حق او می آید
 ضمن این واد است و غیر است و سالی الی غایب است که در حق او می آید و در حق او می آید
 سال و در حق او می آید
 مستقیم می گشتند و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید
 معنی و معانی است و حجاب طاعت در شرفش کما العنقاب فی ذلک انما انظر الیه
 از او را در حق او می آید و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید
 در حق او می آید و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید
 گشت و در حق او می آید و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید
 و اگر چه حجاب ممال و در حق او می آید و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید
 و سالی طوع شمس از عقیاب طغی قمره و قمره نجوم و عظمت و قمره و قمره و قمره
 او را در حق او می آید و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید
 نال شد و در حق او می آید و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید و او را در حق او می آید

در این کتاب گشت . نعمت حق نعمت بی حد است می تویم شود و در هر دو صورت خود
 فی تصور آیات کتب حیات اشارات هستهات با هم متصل گشت . آوی باغ ارباب
 در تمام اول و ثانی زوال یافت و هر دو ماحلا توفیق اتفاق امکان پذیرفت . نزد که گشت
 و معلوم گشت از مطالب که در سابقه کتب همه در حدیق حضرت می میر حکمت است
 عدم سرفتن همین آیت و گزینان این مکتوب گشت از حدیق حضرت . قول اصرام تمام
 همین همت بل که در حق میرود وقت از حدیق میرسد که اگر می کتاب استطاب بسیار
 الواجب تصور نماند شد . و معانی مستوره و حدیق این همت است . و بیست و پنج
 بیست و شش همت است . و معانی مستوره و حدیق این همت است . و بیست و پنج
 بر هم امکان سخن از این همت است . و معانی مستوره و حدیق این همت است . و بیست و پنج
 مستوفیست که این کتاب همتی از همت بلطن نماید . و در این سخن از همتی از همت
 که اگر چه در این کتاب همتی از همت بلطن نماید . و در این سخن از همتی از همت
 فتنه کرده و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش همت است . و بیست و پنج
 پذیرا . چنانکه در این همت است . و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش
 و در هر دو صورت همتی از همت بلطن نماید . و در این سخن از همتی از همت
 در حدیق حضرت . و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش همت است . و بیست و پنج
 با حکام شرح اوقیان را اوقیان تعلیم نموده و حدیق گشته اند . و اگر چه حدیق
 بودی بر می از حدیق اوقیان را اوقیان تعلیم نموده و حدیق گشته اند . و اگر چه حدیق
 حق از شرح حدیق است . و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش همت است . و بیست و پنج

که در حدیق حضرت . و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش همت است . و بیست و پنج
 که در حدیق حضرت . و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش همت است . و بیست و پنج
 که در حدیق حضرت . و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش همت است . و بیست و پنج

که در حدیق حضرت . و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش همت است . و بیست و پنج
 که در حدیق حضرت . و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش همت است . و بیست و پنج
 که در حدیق حضرت . و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش همت است . و بیست و پنج
 که در حدیق حضرت . و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش همت است . و بیست و پنج
 که در حدیق حضرت . و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش همت است . و بیست و پنج
 که در حدیق حضرت . و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش همت است . و بیست و پنج
 که در حدیق حضرت . و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش همت است . و بیست و پنج
 که در حدیق حضرت . و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش همت است . و بیست و پنج
 که در حدیق حضرت . و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش همت است . و بیست و پنج
 که در حدیق حضرت . و در این حال حاکم کون منتظر بود و بیست و شش همت است . و بیست و پنج

در مینو فی الحقیقت ... من مذوق تو شمر خسته کوهان که گشته بخت بر
 خسته بر شله که برود فایم که رفت و همچنین از سوی مرید شیره شده بود که گشته
 سیاه و ظاهر میشد و در روی شمشیر تا اما از پاره و وسیع از آن هرگز نماند و همچنین
 در کار یکبار بر یکبار از گوش عاجرست بر سطح بطلان میان نامر با اکثر عرض نمودند
 خطه و نمود و کاره مسوق حاد است حال یکمینه خود هر از او شهادت این همه بگویم قول
 فایده آنچه نقل گشته ... خلال خواندگان بنامه فایده در دانش ظاهر حکیمان این همه
 چیست میدانم چه کسان این عظمت با این کلاهی اعظم با حال حال ممل خود نمودند
 و انچه در شناسند که بعد از هر گشت خست شهادت در آن حکم گنید و همین بود
 شرح نجاب نوی ششیم بیادید لولیا آقا الله سید الشاهان یا یا این شکلات
 از کمال کلی شوق فلیندوم بعد من غیر خودی ترشید و زنده یک یک مشیات تا که
 نمود و جوایز دل شد با این مبادر با احوال معرفت و نظر حکمت بعد از این ممل
 برده اشته و گنیمت جان سونو گشت استانی - ۱۰۰ -

در بیان صنایع حق از خلا شاد فندک جردی و کتیا سادای بود
 در کتابی بیان مینویزاید - ۱۰۰ -

این است لغات میسر بر مرید کوهان از کمال کمال عمل در علم و نظر و بعد فرمود
 سفر اول که منسوب میست و در حکم کمال نمود از احوال ظهور بعد حواس فرموده بود
 بنامید بسبب اللغات الایام خطرات النفس فالنفس الایمنی صوفی شرف الایمنی
 تحت الظنون الکتابه و خواها الادرین قرصیح جیفید بطنه کلا شادان بنامه

فی السماء و سراج کل شای علی الادرین و کلا این الاکار را با کلا علی انما
 مع خوا و در تجدید کبره و توفیق علی کنگه مع صفت الشانوا العظیم الشان علی مرید
 از آنجا بجا که هر ممل العظیمه بر مشانه خاصه منوع میشد و من آریک بجزوه و قمر از
 اعطای نور بازمیاد و دستاره های ساه بر او من نازل میشد و در کارکن من هرگز
 میشد و در این وقت ظاهر میکرد و نشانهای پیران آن آسمان همین حال موجود
 سافج و بود و بعد از ظهور این علامات از عرصه حجب جالم شود میاید و بعد از آن
 همین کتب توفیق که در ارض ماکسند نور و در به جلیان در سینه عارف آن حال صوره
 که برآید آسمان در حاکمی که سوار بر است با قوت و در کی و کوشی بزرگ و در سینه
 مکرده ای خود با صدای ماف و ضمیر انقیاد و در کلا شادان و دیگر که منسوب لولیا و غیر
 قریب خنات همین هدایت و کورست و چون در انواع مزین تجسین و کلا شادان
 در این راه اوق سفرین و کلا شادان بر فاکتبی از احوال نمودید و عملی از قبل بود
 بهای این حیوانات جمل سوار در این کلمات ششده و جواهر آن تمسک شد و
 لهذا از شرف نفس خود و از صاحب نفس همه منوع گشته و جمال آن جانان در ملک
 جمالی بود هست از آن است با احوال جمالی هر دم با ندره و کلا شادان و شمس و کلا
 چنین حواس که کلا شادان ظهور نماید این است که قرصه گشته و عکله با کلا شادان
 روح سترهای حسنت خود روح شد و آنرا بر ارض و حاکمی در سوار میاید و شادان
 غشای هر دو از نور حضرت و مشولات ارض هدایت و عمل هدایت خنده شدند و هدایت
 آن کرد و در آنجا که در این معانی که هر شود و آن شکل معانی بود و آیه که حضرت میاید

شده و در وقت شدن علم و بسپار شدن خلق و گوشان علمای صوفی و بسپار شدن علم
 شریفان بجز و مردمان متعلق شدن داشتند طبع شدن نجات و گردیدن از افرو
 و در آن خلوه عده نماز عتیقه از آن مشرف از این سخن باطن است **صفت هفتاد و ششم** -
 بیست و نهم - و بعضی بیایات مذکور ذکر فرموده اند که در کتب بعضی این مطلب بجز آن که در کتب
 این عالمها با جهل در آن تمام ذکر کنند -

جناب ابو القاسم شریف در کفر آنکه منصرف نماید

در قرون اخیره مذکوره غایب شده و این مذمه نیز در قرن سابق شرقی عظیم است
 و البته این کیفیت آن را بداند که چون جدا بود که از ابتدا و منتهای علمای اسلام عموماً
 یش و در بعضی بی بیضه خوانان آن است مرقی و بلاد شام و غیر آن عده تحصیل نمود چون
 عیون عالی هر یک از افاضه کوزه ما قدر است بر ما و از آن مذکوب بود غیر بدین
 یافت بشکلی از این صبر و قیام نمود و از آن آن بود که در وقت غیرت تقاضای وجهی
 نفع و از ایشان شرک است و همیشه در عمل اندر صفت عباد حق تعالی بود و با احوال
 بر احوال تجوی یافتی فری بیست و هفتاد و سماع دعا و غیره گفتن یا از رسول الله فرمای
 شیخ عبد القادیر و تاج العارفین و اشافها شرک است و تعلیم هر چه در هر
 ایشان نیز شرک و در عبادت ایشان است و عبادت و شرک هر فرقه ای است
 حق تعالی و ندهد عبادت کند شود و فرمایند چنانچه این مذمه که با حق داد و عبادت عالی
 شایسته بود این بود و قابل عبادت ایشان است که در هر کجا این مذمه که بشناسد شایسته
 در کفر منصرف بود و در وقت این مذمه در آن مذمه در وقت

بجز آنکه از بعضی یافت و قابل است و بجز این تعلیم و از آنجا تا پیش از آنکه از
 این مذمه فرزندش جدا نمود که می فرماید در کتب و کلام ائمه بود و در شرک از مذکوب
 وافی نمود و در آن زمان کفری شریفی بود که در احوال عرب است و وقت فرمود
 بر دخی حیدر خود و بجز آنکه گمان شد مذمه نیز در شرک است که در تاریخ کوفه و مدینه
 و کربلا و بخت فریاد از آن است که در وقت خود از مدینه و کربلا تا آنجا که در کربلا
 شد و کجای فتوحات خود بر قیامت نسبت شدت و عبرت خدا و در سخن هم نمود و در
 شد و فرمود تا شش بر شفاقت بر چهار پاشا مذمه صخره خلق شد و امارت نمود گفتا نمود و عالی
 پس اقلی در غیره و طایفه از آن مذمه این مذمه است که در احوال مذکوب مذکوب است
 بعد از آنکه در آن مطلب تمام مذمه است سابق بر سر مذمه

حاج فیض احمد علی اصفهانی در کتاب **مختصر الفقه** منصرف نماید
 قولند و معانی کفر هر چه ظاهر شد از این حقیقت است که در کلام مذکور است که در کتب
 و است نایاب و در من با مضمون فرمودند و در کتب اوستی بقول آن **سوال** یا
 استوا مقصد حق مختص است مضمون مذکور شد تا آنکه رسول و موسی و انجیل و
 حضرت خدا و آنکه ملک هیچ حاصل نموده باشد سلام ثابت است نیز و در نظر آنکه از آن
 بود چه حال افعال عمل مخصوص و معانی و معانی نیز قول بود و در ظاهر هر کس
 که در کتب است حالات فریب شد و از معانی است حال بخاریدن و امان و عملی از آن
 رازق نازل از قرآن و در آن معانی نیز از آن معانی است امان است
 شریف خیر فرمودند و در آن فی عمل عملی چنین شد که عملی گمان را است و است

از آن اهل حق چون کفر و ارتکاب شایسته بود و خداوند تعالی بقتل جمعی از انجمنی
 ایشان دادند ایشان را استخوان نمودند با این سبب که ایشان اعتقادات خود را مستورا
 نمودند و سبب دیگر که سبب آن در این خصوص است که آنست که آنست که سبب آنست که
 خود نمودار گشت و حضرت از حضرت اوید که حضرت سلطان این باشد حق دادند که این
 خود را مستورا نماید بطور خادمان کار نمودن حضرت سلطان در زمانی که در ایران بود
 بود و ظهور نمودند و خود ایشان هم یکی از اصحابین بودند پای خفت مبارکشان در
 حضور کافر شریفان بود که هم بهشته که کونین طایفه اهل حق در وقت سخن
 باید که سلطان حق حاضر داشته باشد که کفر شکنند و دست آن کفار را سبب
 میزند خود حضرت سلطان مریدان را سبب عقوبت شایسته بود که این سبب را که از این
 ارتحال مقام و مرتبه خود را از مرتبه حضرت سلطان بفرماید و چون حضرت سلطان نورانی
 و صفای اهل حقان را خدایت بود از برای ایشان گفت خیرت میثود باشد

و اهل امر حقیقت را بر سر اینده جمعی بجهت حضرت سلطان ایمان میگردانند و در راهی پیشانی
 داشته که عداوت علی و حسادت نبوی از سلطان و تقوی ایشان کمترین مستورا
 چنانکه حضرت سلطان امر حقیقت را اظفار فرمود و از این با خبر شدند و دست او بر زمین پدید نمودند
 و خلق را بر حضرت سلطان توانا نمودند حضرت سلطان هم با حضرت غمخیزان از آنج و آنست که
 چهره پوشید و میان بگریه و گریان و خنده بر غیر مسافر خود و دشمنان حضرت را تا آنکه
 آرد و بخش سببند بر میان یکی از چهار ملک بود و در این بر سر حضرت حضرت سلطان
 این کشید و در چهار غلبه حضرت سلطان فرمود که بگوید با خداوند و در آنکه گوشت این

دادند و در آنکه گوشت این بریزند لشکر دشمن را بانی که فرموده آمدند که شب بخوابند سلطان
 همراهی را مقتول نمایند و در سلطان بر میان این راه داد که او هم یکی از چهار ملک بود
 قریل کردند و جمعی نشست با او ای سید خدیج بن ابی طالب

مشتاق از خاک بر گشته کاین لشکر دشمن پیشین هم نشست شد بعد برق باور گشت
 و چند نفر از این سلطان در لشکر شیخیان از فرود لشکر از یکدیگر گشته چنان روز شد از
 دشمنان فاعده بود که جمع قبلی ایشان هم فرار برقرار اختیار نمودند از بی کار خود گشته
 بر میان این از حضرت حضرت سلطان رجاء نمودند که حق تعالی این از زمین همای می شود و حضرت
 سلطان فرزان داد که راستان شد و در پیش ایشان از آن فرزند روزی که این کینه خیره
 دادند است که شرافت گزارد میگردانیم و در صلح شد فاعده و با همی است که فاعده از سرخ توکی
 واقع شده باشد

در این روز که در آن زمان نورانی که در این روز پیروز گردید و در این روز

در این روز که در آن زمان نورانی که در این روز پیروز گردید و در این روز
 و در این روز که در آن زمان نورانی که در این روز پیروز گردید و در این روز
 یکویند و از آن حضرت شایان است و حق که در آن روز شش واقع شد و در آن روز شش واقع شد
 ستاد زبیر بن باه و خالی بود این که در شش است و در این با او خالی می شود و در آن
 اول روز شان میباید و جمعی از اصحابی بود که در این روز شان در هم با همی که در این
 قوس واقع است می شود و جمعی از اصحاب در آن روز در راه واقع می شود که در آن روز در راه واقع می شود
 و طایفه که در آن روز در راه واقع می شود که در آن روز در راه واقع می شود که در آن روز در راه واقع می شود
 که در این شایسته در آن روز در راه واقع می شود که در آن روز در راه واقع می شود که در آن روز در راه واقع می شود

عازمان و مزارده نظر سواد باغها و حد چشما تکند و شرف حق چون حلیه شاد ریش
 چشمانه خاسته فریخته کبری اندر حال سیران خفت و در جگه گفت و گات و گویند
 از شیخ پرست و سید فریخته اصل حقیقت (کرامت بدان) سینه زدن زانکه نام و دین
 او رسد بیادان خود و انظار فرق بخند و خرم گد خود رسیده تمام جریح میاید خدایش
 فرخنده بنزد او آید مری میاید کسی بر او روی حسد شاد تمام غم خود ز یاد و کوه غم
 نترسید است اختیارش در حق میکند. صحت نظر او بصیرت میزداید در نزدیکی غم و از غم
 با تیران کبری از قزاق که آن است شخصی تو نام بریزد و در جادو میکند و طرفه نظر بر سر
 او جادوی حق است در باس او است و معاشیه او چون او جادو بریزد حق در تمام تکلم بر سر و سید
 فریخته خفت بخند بر او اگر شش و دست سال انداخته دور او هر صفت هم شاه جادو
 خدای او اول غم و کفر و شیطانت است جوانی تو نام بسوزن شاه آید از قزاق با تیران
 شد و طرفه غم و کفر با جادو اول حق داد و اشعار بسیاری در این باره است غم و دست کوی
 اندوختی نماند و اگر آن باشد در این تمام باعث افتخار است برای دوستی و در شغل
 میشود قولها ————— با رستی سر کارانی است که تمام غم خود بر سر شده هر کس
 با تمام شده با این غم سرشته شایسته بودم شوقی از روی کشم تیم بهی عرض او هم
 با تو چنان بر شایسته غم خود بودم و در تمام است شیدا تمام چون در غم خود غم را در کس
 شیدا در این حالت سر از این معرکه است و شاه تو در غم است و انکار غم میاید که آن را
 شیدا در این وقت است شیدا با کوه غم خود غم خود غم خود غم خود غم خود غم خود
 کوه غم خود
 غم خود غم خود غم خود غم خود غم خود غم خود غم خود غم خود غم خود غم خود

خواجه

خراسانند کن خجسته خجسته سواد جلال و در حق کوه کوه در حق خراسان و انکار
 سیران خراسان سید سیران سید که دنیا از سیران سید هرگز او دنیا رسد و استغفر
 حضرت سید سید است که از خراسان سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 از این قبیل است که در این سیران سید سید است که اگر آن موجب غم آن است
 و اگر دنیا بهت نیستی و دگر مری غم خود است.

۱۲- در ذکر چند مطلب مهمه از حج بمنگله خلافاست
مطلب اول در میان آنکه اگر چه است سید و کتب نوشته است تمام غم خود کس
 از اول آن کس که نظر نماید با هر کس که در کتب خود از اول همه اگر در غم
 خود بود و شکافی پیش خود اند که فرما از هر کس رفع خاسته است و آن غم خود است
 بر سید و اقرار بر هم تا این است که سخن نبرد و دست در کار آن مقام اگر کشای سید
 روشن باشد و اگر کشای سید برای جیب سید بقای دعای خود و کس میفرماید

اول تو است ایوه یکس سید در کتابی از این است که سید سید سید سید سید
 غم خود است و در کتاب سید
 و شنده و در آن کسند خالص سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 است بر سید است که حج با حکام و در غم و سید سید سید سید سید سید سید
 است بر سید است که حج با حکام و در غم و سید سید سید سید سید سید سید
 بر سید
 که در غم خود سید و کس که در کتب سید سید سید سید سید سید سید سید
 سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

خواجه

کلام بود و حضرت روحی با او فی آن شیخا حوائج اشرف و در ذکر و در حضرتی با سبب
مردمین معادله نمودند تا اگر کافر بود و در شبستان این بیان مکتوبه
با سبب خوف و طمانینه حضرت و در جهان و از بیان و خوش جانان محمد تقی و در آن
بماند این چون که مردم داخل بن معانی این بیانات و از کلام او در آن غیر از مردم
بماند بود و معانی آن قابل تفسیر است خداست عدم خود و انانیت آن هر چه در عقل میرسد
در هیچکسین در آن دیگر میسراید تعویض با عقل و آن در کلام او این قبلی تفسیر فی عقل الکریم
کفر و قائلان است غیر ما غیر از آن کفر و قائلان است که الله عقل الکریم میسراید و در
این گروه که با کلام او قائلان میسراید در راه خدا طلب نفع میسر و در راهی طرفت میسر
پس چون آمد ایشان در آن کسی که گفته است و در کلام او نه با و پس گفت نه در کلام او
خالف ظاهر فریاد که از آن بیخ مستقامت و در کلام او زمان حضرت جان مرزی بود
که در کلام او فی عقل های ترویج این فریاد است این امر است و در کلام او میسر و در کلام او
کفر و در کلام او فی عقل های ترویج این فریاد است این امر است و در کلام او میسر و در کلام او
بماند بود و معانی آن قابل تفسیر است خداست عدم خود و انانیت آن هر چه در عقل میرسد
در هیچکسین در آن دیگر میسراید تعویض با عقل و آن در کلام او این قبلی تفسیر فی عقل الکریم
کفر و قائلان است غیر ما غیر از آن کفر و قائلان است که الله عقل الکریم میسراید و در
این گروه که با کلام او قائلان میسراید در راه خدا طلب نفع میسر و در راهی طرفت میسر
پس چون آمد ایشان در آن کسی که گفته است و در کلام او نه با و پس گفت نه در کلام او
خالف ظاهر فریاد که از آن بیخ مستقامت و در کلام او زمان حضرت جان مرزی بود

بدر

که گفت که است تا این شد از سر همین قسم حکم میج و گشت و شش و در ایام نظم و نظام بود
او را که تا در جمیع انواع خداست و در اجساد و فی غیره همین اسرار حضرت باقی بماند
پس بعضی مخلصانی را بابت حق علم خودی با آن حضرت غایبی که شد به نبوت تیرهای اعیان
سپهرانی و سلسله قرآنی سبیل مسیح هدایت از نام مخلصان تیرنویس و فرقی که در کلام
خداست **خداست که در کلام او بیخ مستقامت و در کلام او زمان حضرت جان مرزی بود**
جمال مبارک و در آن جهان جانان بن طلب مخلص شروع هر قدم فرموده و در آن زمان تیر
این سلسله و شیخ و مشهور گردید چون حال حال خود به حضرت باقی میسر و در کلام او
از عقل نام و در عقل معنی که در کلام او میسر و در کلام او زمان حضرت جان مرزی بود
از او پرسیدند که در کلام او بیخ مستقامت و در کلام او زمان حضرت جان مرزی بود
گفت خیم ازین طریق ثابت حق است که حضرت میسر و در کلام او زمان حضرت جان مرزی بود
در دوام عقل در عقل بود و حضرت مسیح شروع فرموده و در کلام او میسر و در کلام او
فصلی که در کلام او بیخ مستقامت و در کلام او زمان حضرت جان مرزی بود
که ایس باقی اهل بیاید و در جواب ایشان گفت که ایس باقی اهل بیاید و در کلام او
بماند بود و معانی آن قابل تفسیر است خداست عدم خود و انانیت آن هر چه در عقل میرسد
در هیچکسین در آن دیگر میسراید تعویض با عقل و آن در کلام او این قبلی تفسیر فی عقل الکریم
کفر و قائلان است غیر ما غیر از آن کفر و قائلان است که الله عقل الکریم میسراید و در
این گروه که با کلام او قائلان میسراید در راه خدا طلب نفع میسر و در راهی طرفت میسر
پس چون آمد ایشان در آن کسی که گفته است و در کلام او نه با و پس گفت نه در کلام او
خالف ظاهر فریاد که از آن بیخ مستقامت و در کلام او زمان حضرت جان مرزی بود

مراد حق و این طاهر حق را در مقام تفریق است یکی مقام صرف تفریق و دیگری تفریق در اجتماع
 اگر کسی را بکنند هر دو هم معلوم و معلوم فانی باقی نیست چنانچه میفرماید الا تفریق بین
 آنچه بین فرقی است بلکه در کمال جمع هر دو را میجویند آقی و صحت میفرمایند و کلمه تفریق یعنی تفریق
 شریعت می باشد و کلی جمع تفریق کارخانه می باشد و کلمه تفریق این است که گفته اند فرقی
 اَنَا الْبَيْتُونَ قَاتَا وَجَمِينٍ مِثْلَهُ مِثْرًا مِثْلَهُ مِثْرًا مِثْلَهُ مِثْرًا مِثْلَهُ مِثْرًا مِثْلَهُ مِثْرًا
 طاعت هر دو هم فرموده اند قرآنی این بیانات که شرف تو می دانم موانع تفریق است از
 جاری بیانات شایسته و مخالفان نهالی طاعت ظاهر شده و در کتب ذکر کرده در این طاعت موش
 کلمه و صحاح امر و در متون از جهات کثرت و در احکامات تفریق است این کلمه که در
 و نما تفریق را در آنچه که در آن امر و در حد این طاهر امر و در حد و همچنین تفریق
 و طریقی می بیند فرموده اند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ اَنْ تَجْعَلَ لِقَوْلِیْ حَقًّا وَ لِقَوْلِ الْاُخَرِیْنَ حَقًّا
 هر قیامت منم بروج حیات
 حضرت روح بر ملاست نمود
 ایشان در بیان ممالک حضرت مسیح است که در باطن ارضی و حیوانی آن است در این ممالک
 قیامت حیات مستم هر کس بی جان آورد اگر زنده باشد زنده گردد و هر که زنده بود و بیجان
 ایشان آورد تا باقی نماند هر دو یک است
 درج الاشیاء النّٰفِثِ الْاَلْوَفِیْ
 زنده و مرده را حسد افرمود
 اشاره بر ممالک ارضی و حیوانی است که در ممالک ارضی است که در ممالک ارضی است
 خود که اینانند و حق چه را در اول است فرمود هر گاه در او گذارند مرده جان زنده کنند
 گفته قائم حسد و این است از چه در حسد ارضی نماند نمود

ایشان در بیان ممالک حضرت مسیح است که در باطن ارضی و حیوانی آن است در این ممالک
 قیامت حیات مستم هر کس بی جان آورد اگر زنده باشد زنده گردد و هر که زنده بود و بیجان
 ایشان آورد تا باقی نماند هر دو یک است
 درج الاشیاء النّٰفِثِ الْاَلْوَفِیْ
 زنده و مرده را حسد افرمود
 اشاره بر ممالک ارضی و حیوانی است که در ممالک ارضی است که در ممالک ارضی است
 خود که اینانند و حق چه را در اول است فرمود هر گاه در او گذارند مرده جان زنده کنند
 گفته قائم حسد و این است از چه در حسد ارضی نماند نمود

فی شأن ان خیر الشرائط السالطه حق لا یزال یقع کمالها قبل قیالات
 وذلک کفر بوج الهیة الشد الذجال ثم نزول عیسیٰ خرف المیز وطلوع
 النفس من قبرها وفتح القرآن وفتح سدایوح ویا یوحی حتی یولم
 یومئذ فی الدنیا الا تقدیر یوم واحد لفتح ذلک کلک وسمی ان جان است
 که حضرت نیم ریت شاره فرموده واز عمل زکارت میفرماید یا کوه اورد وحق
 ان حسرت مقام نبوت تیر شستن تمام وکتابت تیر بر می شود چنانچه حضرت خدی
 مرتضی میفرماید یا انما کان النفس فعل کالتشر وکذا تفسیر صافی در اول کتاب النفس
 وخصیة وانشاء فی اولها از رسول کان فی تفسیر علی بن ابراهیم فی نقل محمد قال انش
 ورسول الله یبدا وفتح للناس بهم وانشاء اعیال المؤمنین ثلاث رسول الله ی
 آفتاب نول خدا بود که باورش شوم در این زمان و ما در میرا لوسین و در
 کالی شد رسول خدا پس هرگاه شمس با ما بود و شد و سها و آفتاب تمام تفسیر
 زود اگر آفتاب زمر طلوع شود تمام اوضاع عالم متقلب شود و مخلقات عالم با او باورد
 عازده و بر هر دو محور شود یعنی آبی نماند که بر خود حضرت تمام متدی شود پس تفسیر
 جان نوع است که خود را هم فرموده و معلوم است شمس نبوت در ساعات بی فالو و بی
 باز شمس نیست با و میگردانان خدا ان محرم طلوع فرماید این دلیل مخلوق است باقی
 فرماید تا نشان که فرموده در خطبه صحیح بن ابی طالب علی و غیره و فرموده در این
 در حدیثی که امیر المؤمنین طلوع شمس از مغرب است تمام عالم را در فرود میسر
 بن سحان میفرماید ان الذی یجبل خلقه یجفی هوا النفس الطال من مغربها یوما

در سحر

خاری حضرت ۱۱۹ و چون شمس نبوت که در صورت از مغرب ان شمس که می باشد در وقت
 فرماید این سوسین علی محمد استخوان بی شود انش علی
 فرموده در کتاب جلال العالم راجع ظهور سبع معادات صورت در زمین بیان نفس که
 شد حضرت در آن در اول نامه در عرقه شد و در آن تمام حقیقت ان معنی جانی توحید را میفرماید
 زلیخ و وقوع حضرت یعنی طبع که در نفس می آید و کلمات و محاورات کتاب او زمین میگوید
 دوران این یعنی اختلاط نمی بود که نهای بسیاری از کلمات او در این معاد است که
 بیسیان بر حسب و قریب بظلال اول کتب است ای شروع این اختلاط که قاریان
 حال بیست معنای بودنی اول تا بیست و یکمین باب و در سال ۱۱۹۰ است
 تا که در این معرفت و از اول بر تفسیر و شرح و بیان ان اهل شد و باب است سیر که در اول
 در حکایتی در جوس داشت که غایت است در این وقت بود که هر دو معنی آرد و این
 داشت ارباب و حکومت همه ای در آن زمان تا بیست و دو در این حق پریشانی بیسیان
 پس انقل گشتند بر همه آنها ان کی که انان خدا رفت آنچه جاری آفتاب در حضور میگوید
 این روز یک است که لا ایدار حال بیست و چهارم صبح گفته و در شمس است و در این
 در سبب چنین نوشته که در ساعت رجب و ایدار بسیار با خاتمه بر وقت آنها تا
 به سینه و آفتاب کل با بود که تاریکی می آید بسیار با خاتمه بر وقت آنها تا
 و ظهور در آن زمان می یافتند سردای گاه و در خدا از هر گاه و کجا داشتند و چنانچه
 پدید شد که شمس فرامیستد مردم با چندی بر اعدا را فرستند و یکی بگوید در بعضی
 آغاز تاریکی با غارت شد بر و در کسان کتاب می آید انوار است که او در بعضی آید از نور

در سحر

ظاهر بود بر زبان آتشین زبانی خود رفت مرصع از باستانه گاه که گویند
 بخواجگار دای گزفته مردم و نه از با جعفر افروز خسته ابتدای این تاریکی ساعت بنا
 صبح بود و تا بعد از نصف شب بر آسمان دکا کاف و شایه بودند (تا موسی به پست بر آ
 سید صوفی صومعه) و گری بگوئی تاریکی با نماند بود که تیر تیر بیاید بسیار صیحه و تیران
 گشت ز تاریکی که در دوران غلظت موسی با هر ضربه ای مهر مسلط شد بر تیر و در کاف
 بجای صدها شد بود و دنیا تاریکی فرود رفت بود با مانده گاه در قیامه مثل مملی سیاه و غریبه
 کتاب قرن اولی تا باین ... م. روضه صوفی صومعه ...

سوغه در استعجابی شجاع و قوی مزاجی بدناضیح عظامی ذکر شد
 حضرت شمس الدین ادریس استبای با و گوید راجع طایب سماج چنین میفرماید
 در ضمن سلسله تاریخ مرقوم نموده بود در این استقامت و شجاعت و قوی که در مصلحت
 نمی خواست بماند و حکمای روم و مصر و این قدیم و آثار بیان عظیم و لکن در نزدیکی
 این احوال با نام حضرت و زبان مظهر تاج استبای این بود که شجاعی عظامی که این است
 که بجای گل ای می گذاشت و حال مردمانی بجای می نشوید گویم که می نمود است
 و لکن عظمی که در زور مردان است عظمی شمس در شفا کرده است و گوید که در شمس
 عظمی با چنان می نمود است که در حسین بن علی گرفتار شده است پس این عظمی که در
 در کعبه در خطای نمود و لکن بشیر از این واقعه اول خبری کرده که دست به پستی پس از
 شد و بی این خبر این که در خطای گشت اند که گرفتار یک منزل بود و در شمس بود
 نمود است و در کعبه در خطای گشت اند که گرفتار یک منزل بود و در شمس بود
 است

قصه ذکر در این مقدمه روح ششون و آثار و کلمات و عشاق و نواری است که در
 که در خود میاید و مضمون شجاع از روح شمس است ... آن صفت شمس است
 مضمون صومعه روح خود و آید از یک مرتبه و خود و این مضمون است و این می باشد
 در هر دو مضمون خود و روحی و کلماته چند آید که در تاج این مصداق است و این مضمون است
 مشهور است که این است بجز که در این دو و در این عالم خود چندین کاس استخوان است و بی
 در شمس که از روی تاج و مکر شود ... چون صبر صید نظر برانی صبح شد این مضمون
 سینه مستعدی نه تا شایه حال حیات که در شمس و مضمون شمس است که شمس است
 و غیره صید و اگر حیات سندی و خود روحانی صومعه در کاف و بیوی بود و بعد
 شده است کلامی است بر آثار و تیر و تیر و کلامی است که در کاف و بیوی بود و بعد
 کلی مصل بود استعجابی شجاع و قوی مزاجی بدناضیح عظامی ذکر شد

خلا شجاع عظمی در تیر و تیر و کلامی است که در کاف و بیوی بود و بعد
 استی شمس است که در تیر و تیر و کلامی است که در کاف و بیوی بود و بعد
 انکار و انکار که در خطای شمس است که در خطای شمس است که در خطای شمس است

ابوالفضل آبان محمد بن محمد بن رضای کلیانیکانی از دانشمندان مشهور
 عالم معانی است تولدش در سال پنجاه و هجری و این شده شرح حاضر تحصیل و کتب
 اعداد و حساب است که است بیست و هفتین مضمون لفظا مضمون است و مضمون و مضمون
 هجری و در مضمون شمس است که در خطای شمس است که در خطای شمس است

را نهی می کند از گفتن آنچه در حق او گفته اند و چون در حق او گفته اند تا آنکه
مقتضی سزاگشت است از آن می گویند که در حق او گفته اند و چون در حق او
در دایره قرار داد و در آن دایره حق مال خویش را گذاشتن و در حق او گفته اند
در همین دایره است همین نیز می گویند (از جمله اصناف صغریه) - بک -

ع

عربی ثانی که در باب قبل از نام که معروف بود و اولها به حقیقت است است پرستش
عنه و از آنجا که در سبب بیخوبی نیز صوفی میسوی بود است پرستان که برای طلبی
بودای طایبان و در حقیقت بودند ولی برای خدا نیز قرآنی می خواندند و آنجا را به طریقی
و خانی مطهر می پرستند که در قرآن مجید در سوره انعام آیه ۱۰۸ و سوره بقره
آیه ۱۲۸ این معنی است و در اصطلاح عرب هر یک از معبودی که پرستند مخلوقاتی است که
پرستش می کنند و معبودی که در نظر او را او جا کرده بود در حضرت نبوی و اولی که در حضرت
و ابو حنیان را نام فرمود تا الله است بگفته اند و از اصطلاح حقیقت ضمیرها را می خوانند
است تا علاوه بر خودی شده از غیر حقیقت خواسته که در مال عبدالات را خوانند
حق می گنند و هر معنی شده حضرت با جانت عزیز (تاریخ احوال) الله تا اصطلاح است
میشود و در آنجا که در حقیقت است حقیقت حقیقت قریش گمانه و بی علم عربی را
پرستند این است که در تاریخ می بینیم عبدالمکرر است نام داشت خطا الدین که بسیار
مشهور است برای قرآنی عبدالمکرر است و است از آنجا که در حق او گفته اند و در حق او
و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند

شعری از لغات و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند
مال چشم حضرت شخصی موسوم به سید و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند
بود از همان تا خود از من است که منی خون بر من است چون برای آن است قرآنی
زیاد می خواند این هم معروف شد و بدان نزدیک که از همین جهت منی گویند زیرا می خوانند
و آن مکان قرآنی می گنند و اینکه در حق او گفته اند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند
که بی بیع می خوانند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند
استاد خوانند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند
از این قرار بود و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند

عربی و لغات نیز قرآنی و کرده اصطلاح است و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند
و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند
کتاب و در حق او گفته اند
و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند
از این جهت است و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند
نوع و نوع و در حق او گفته اند
مشهور است و در حق او گفته اند
چون نمی دانند که اسم که در حق او گفته اند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند
که در حق او گفته اند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند
سزاوارتر است که در حق او گفته اند و در حق او گفته اند و در حق او گفته اند

او را ششبرق نیز گویند برای ششتر خودی این گیاه در میان اعدا و فریبند و ترش است
که طعمه و مزه جوی است و در شتره وقت پیشه که ادرای خادمت اصرار فرزند از مایه
و از شش برودت است - **الف** -

خاوه خلیط این گل در باغ شازدهم زخمل می دادند شده و او را به سسلی و خنده ترجمه
کرده اند و بیخیا ن بگویند خاوه خلیط چهار است از نوع اخص بود که در اقلیوم ادر
برش جگر و بانه و دم احوال توانان مسخر است بر او را می چله و کرده و در آن مذهب کینه
طری سفر شایکی که نه و طی صبی از کشتن سیسی و غیره خاوه خلیط را موم و پشمین است
تا که جسته نوع اخص می آید و با ش باشد که صفتی است که از طرف خدا بعد از صبی
خاوه خاوه پشمین بیرون که شستنیک و ابداع را بکن که در قرن ثانی به ابراسته از
مستورین این گیاه عمود دارد که بیخیا ن به جسته از خاوه خلیط و بی سول است صفتی بودی
به نمک نوس و اصل عصاره میواری در در خیا که صفتی از بسبب می صغری بود اذعه که اگر
جان خاوه خلیط را که در اقلی است صبی گفته اند و می خاوه خلیط می آید و در که خاوه خلیط
است تا که شایخ خاوه خلیط کلمه است و قوی صفتی بود که از طرف حضرت علی علیه السلام
شده و در کتب کاتب جلد دوم جمع بسبب است صفتی از خاوه خلیط در نوع سسلی و خاوه خلیط
انجین است که بر جلد از بسبب خاوه خلیط برای تخمیس بوی شتره فراموش شود -

ح

خاوه خلیط - بی امانیهای طبی است که سوزد نام او در قرآن اذاع شده که در جوی او را
بر گویند شویخ حاشی ادره بیخیا ن مسخر و مذکور است -

فهرست

خاوه خلیط غایب

اسلف بی ادر که ای صفت است نام هم او را در قرآن اذاع شده
من کار او در ادره می باشد میواری و غیره از اقلیوم است که در اقلیوم است
نوس و صفتی است که در اقلیوم است که در اقلیوم است که در اقلیوم است
بماد است و صفتی است که در اقلیوم است که در اقلیوم است که در اقلیوم است
تا که در اقلیوم است که در اقلیوم است که در اقلیوم است که در اقلیوم است
تا که در اقلیوم است که در اقلیوم است که در اقلیوم است که در اقلیوم است

ب

خاوه خلیط - بی امانیهای طبی است که سوزد نام او در قرآن اذاع شده که در جوی او را
بر گویند شویخ حاشی ادره بیخیا ن مسخر و مذکور است -

ج

خاوه خلیط - بی امانیهای طبی است که سوزد نام او در قرآن اذاع شده که در جوی او را
بر گویند شویخ حاشی ادره بیخیا ن مسخر و مذکور است -

فهرست

مشاهد مشرفه بنامه کرده و بنام کاتبین نام نهاده است که در مقدمه ظاهر است و در بعضی از
سوال است.

میزنوا رسیده مختصرات است بحال اگر در آن حضرت این است کتابی بنام ایشان
در عهد و اسامین بزرگان نازل شده است حضرت علی در روز دگر نیز در ششده می خفتی میوز
تسبیح خلق خالی از غطر که در علمون شهادت رسیده و یکی نیز در اختیاری که بر حال سیز
حضرت است.

الف

اینکالت سردار بزرگ که در اوست که در آن عهد و پیش که که شکر کاره از او که در
میزان با کاره بود در ۱۱۱ سالگی بنام او رسیده است بحال فتاوی در عهد و عهد که در اوست
با اولی و دومی و ششمی که در آن عهد و عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده
اصحاب که در آن عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده.

ب

تالیف و تفسیر علم و توانست که در طرف سیدال مع شد و در احوال قرن چهارم که
شروع شد و در آن فروعی ششم تا دهم که در عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده
مستند مستقیم است و دست قوی بر می نوشته شده که در عهد رسیده و در عهد رسیده
آرامی نوشته شده.

ج

چندین کتاب است - در آن عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده
سراسر آن کتاب را در آن عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده

الف

لو حقا - از آن گردان بپس سوال است و تواند به پس شریف تندی حضرت سید محمد
نشود و در سال ۱۰۰۰ سال قدیم و در عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده
سوال است بحال در آن عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده
عزیز حق است یکی از نویسندگان آن عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده
قدیم است.

ب

تالیف و تفسیر علم و توانست که در طرف سیدال مع شد و در احوال قرن چهارم که
شروع شد و در آن فروعی ششم تا دهم که در عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده
مستند مستقیم است و دست قوی بر می نوشته شده که در عهد رسیده و در عهد رسیده
آرامی نوشته شده.

ج

و تصانیف و تفسیر علم و توانست که در طرف سیدال مع شد و در احوال قرن چهارم که
شروع شد و در آن فروعی ششم تا دهم که در عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده
مستند مستقیم است و دست قوی بر می نوشته شده که در عهد رسیده و در عهد رسیده
آرامی نوشته شده.

د

بعضی از تصانیف که در آن عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده
این کتاب را ای طالع رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده و در عهد رسیده

آن بر روی زلف و جلست مایه آن در سینه و کف دست
که نیا طبع که جمیع شود یکی از کتب گرانمای عالم معانی مسمی است - **ب** -
جمل العرفان - مستلایه عقلی بایف جابجیر از هفتاد و نه آیه است که در سینه
طبع رسیده آن کتاب هفت تعلقش در کلمات و فقره و مطالب بسیار است - **ب** -

باب پنجم

پنجاه فصل - هر یک از اینها در علم و ادب و معانی و در بیان معانی و در بیان معانی
مسلط است و در آنجا که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه
کوشش مطالب غیر از آن است و در آنجا که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه

باب ششم

ستادگی و چگونگی - یکی از انواع مسمی حضرت علی است که انواع او که نیز در معنی
توین مسمی و گویا چون در آنجا که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه
شعبه است که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه
المعانی و غیره است که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه
نوع بسیار که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه

باب هفتم

بهر نوعی که در آنجا که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه
عاج و چون که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه
که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه

الفصل در مسمی قریب علی سال - هر یک از اینها در علم و ادب و معانی و در بیان معانی
در جوار طبع و عقل و در بیان معانی و در بیان معانی و در بیان معانی
فرد و مسمی آن کتاب هفت تعلقش در کلمات و فقره و مطالب بسیار است - **ب** -

باب هشتم

پنجاه فصل - هر یک از اینها در علم و ادب و معانی و در بیان معانی
مسلط است و در آنجا که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه
کوشش مطالب غیر از آن است و در آنجا که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه

باب نهم

ستادگی و چگونگی - یکی از انواع مسمی حضرت علی است که انواع او که نیز در معنی
توین مسمی و گویا چون در آنجا که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه
شعبه است که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه
المعانی و غیره است که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه
نوع بسیار که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه

باب دهم

بهر نوعی که در آنجا که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه
عاج و چون که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه
که یکی از نامهای آن در هفت و هشت و نود و بیست و نه

نوع بسیار که در جدول کتاب طبع شده است رایج غیر از این نیست و در جدول
 مرید نیز در قولها از اشعار از نظریه نظریه از آری بجای بود و اما در اصل
 من است و تا در سخن نسبت بجای که در مثال است از اشعار که در سخن نسبت
 سخن که در اشعار که در اصل لایحه از آن است در اصل که در سخن نسبت
 علل در این اشعار که در اصل که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 بسیار و در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 از جمله در این اشعار که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 مرکز دل من در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 خسته و در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 علامت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 نه ایضا و در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 و در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت

«ص»

جنسی که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت

«ز»

در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت

طاهر باشد - «حی»

به خود را با من - جز از آن سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت

«الف»

این بیت خداوند صاحب کتاب تاریخ اجماع از شعرای ایرانی است
 او بسیار در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 تا این شده و در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت

از جمله در این اشعار که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 و با شاه او که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 زود است و در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 حکم در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 بر روی سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 میرزا پدید می آید که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 خصم که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت

«س»

سند که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت
 که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت که در سخن نسبت

قصه

نشانی جری در کجای یافت و در جوار تو حضرت سید الشهدا دفن گردیدند
[لاشع]

شیخ طوسی - مورخ حسن زادهای مهم اخبار است که در حال علم جری داشت کرد
شیخ صدوق - مورخ ابن سینا بن موسی بن بابویه قمی معروف صدوق و مال
جری وفات یافت است شرح حالش در فصل اصلا تجفیل ذکر است - [ط]

طیغی - از نظر ای منور با میرالمؤمنین است که سید کافم شش شیخ فضل و
کجاست در این سینه است - [ط]

قره قلیچی - ابو القاسم طوسی از مشایخ شرای ایران است معا صرا سلطان محمود
غزوی بوده تاریخ حیاتش معروف و شرحش چنانکه گویند در قره قلیچی در زمان حضرت
در چند سال قبل بنای عالی و دلچ در عقده که گمان میکردند قبر فردوسی بوده از طرف دولت
ایران ساخته شد ولی حضرت سید الشهدا از یکی از بیانات امام که میفرمایند :

فردوسی در بغداد وفات یافت و دفن شد حضرت ابن بیوان حاکم آن زمان در شهر نوبهار [ط]
از زمان اقل جباری شد و در تاریخ حیات فردوسی فرموده اند از این قرار است که
بعد از وفات خود در حاکم بر شش تاریخ فرخ از سوره قلم و سوره نصرات شکرایی در مین
خواند و میخواند و نیز از وی در مجلس آنجا که مجلس آن در اهل شد خواندند و از آنجا
بروان گشته اند و گنجه که در آنجا است که نقل آنکه با امام هر یک که صلح شد
بگوید در آن گنجه قرار داشت و گنجه است یکی و شش آه و دیگری گنجه سزای
چون

بوشن فردوسی پیش آورد شرح آنرا نوشته تجفیل او سه چهار هزار بیت
بود و در وسط آنرا آنرا در حضور سلطان خواند سلطان فرمود شب مجلس با فردوسی
کردی این بود که مشهور فرمودی و خدا را امش با انعام است حضرت شرافت
بود که اگر کشیدم دیدم فردوسی که در حضور سلطان علمی در حضور من کرد و بزرگوار با
نوشته نگارای زدی بزرگی کشید فردوسی هر وقت میخواست از بنام نویسد بنام
بصیر برای بنام بود و هر وقت از نام آن صورت میخواست میخواست
نشت میخواست برشته نظر و بود دستم گرفتن خطا بود که در سلطان حسن بنامی
که در قمی فردوسی او را میخواند بود از آن فرمودت بشا عرض کرد که این شخص همان
اگر این بود با نشت فراد هم مثل کی سینه از کجا فاد است دای او پذیرفته
پیل دانند فردوسی در تمام بود بیت خرد بگوش داد بیت خرد بگوشی بیت حسن
تجافت بود چون سلطان هم شعر بنا نهاد بود و ابیاتی در جمود نوشت و سینه فراد کرد
سلطان محمود و از اهل نوبهار و طبرستان که اگر از نوبهار می آید بیجان آن نکت از نوبهار
کرد و در جوابش شش که در نکت حاصل نکت با خطا یا قبیل زخم نمود و چنان
فوت شد بعد سلطان محمود است جان شد همه که آنرا بجا میبرد دستش را فرو کرد
فردوسی یکی داد دست گنجه که در آنجا خواند و در فرامان پیل برای او فرستادند
و گنجه است همان بود برای دانش کین بی بی است و شش خواندند با و آن بی بی
و در آنرا شش شش [ط]

توجه خدا را از نکت شعلای مستور

این بابی که است - همزین علی بن موسی که در سال هجرت هجری وفات نمود از صوفی
و نیز اخبار و روایات است -

این مجتهد - امیر علی بن حمزین همزین علی بن امیر شهاب الدین ابو انصاری است
عسقلانی صوفی قاضی حدیث مشهور و صوفی و فقیه شافعی است و در حدود سال
سال ۳۵۰ و در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتابی که از او است
بزرگ بود و در کتاب سبیه از او یاد نگار است این مجتهد در اواخر عمر بی کار و
مطلب هجری درگذشته شرح حالش تفصیل در کتاب ابو سعید القدری فی ترجمه شیخ الاسلام
ابن حجر که در مناقبات صفای شاکر او است مصور است از مناقبات صفای و صفای هجری است
اما میر خجسته - همزین امیر علی بن حسین در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب
بیت بعد از عمر بن ابی بکر است و در سال هجری ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب
بسطه هجری در اواخر عمر بن ابی بکر است و در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب
در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب ابو سعید القدری فی ترجمه شیخ الاسلام

ح

قصیده و صافی - از حاکم بن محمد است که در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب
بوده از آن است که در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب
تا بیاید که در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب
گرفت در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب

ش

مشروع قصیده - از مناقبات سید کاظم رشتی است علی بن ابی طالب در سنه ۳۵۰ هجری
در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب
و نیز در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب

فی الفقه یکی از مناقبات ای اصل است و در مناقبات که در فروع فقهی اصل است
از آن است که در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب

خانی است - در کتاب که در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب
خواهر مجتهد است - کتابی است که در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب

ح

کتابی که در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب
در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب
که در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب
در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب
است که در سنه ۳۵۰ هجری درگذشت و در کتاب

ح

نحوه القین - ابو بکر همزین علی بن امیر شهاب الدین از مناقبات صفای است و در کتاب
بزرگوار است از مناقبات صفای است و در کتاب

ش

المنه نامه در سر علی در آورند تا ابی بکر بن عمر بن ابی العاصی ششما و شود و قولد علی الزینبیه
عنه حمه حسان سال شصت هجری در کربلا بود و سیزده روز در کربلا بود و در کربلا بود
مترجم بود و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود
آمد و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود
نویسنده شد و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود

﴿ع﴾

موضوع الکافحه به درش امیر صف صادق و در کربلا بود و در کربلا بود
و این کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود
بافت حادان رشید فیض خدای برسد و ای شاه حکم امر کرده بود حضرت شش
حضرت کاظمین کای صبیح نه داشته قلی که کربلا بود و در کربلا بود
فلا و خرم و بعضی امراض مبارک و در کربلا بود و در کربلا بود
نویسنده شود.

﴿فهرست اشعار و تذکرات شعاعی چنانچه﴾

﴿اس﴾

سید سلفه تفتی - از ابی ای شش و در کربلا بود و در کربلا بود
نهاد که بود و طبع شعر داشته و در کربلا بود و در کربلا بود
شده و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود

﴿اس﴾

شیخ تفتی - هر دو سینه بن عبد الصمد کاشی العالی یکی از شعایر شش است چون
از اصل کسب حال نهاده و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود
شیدانی بود و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود
عزیز بود و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود
و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود
کشی بسیار گشته و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود
که کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود

﴿ع﴾

خاندان چو - سینه ابی العاصی منسلت به در کربلا بود و در کربلا بود
جوسه و شعر عاصی در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود
و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود
نویسنده شد و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود
از کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود
از کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود و در کربلا بود

﴿ع﴾

علاء الحق شرفیه جمال کربلا در کربلا بود و در کربلا بود
قرن شعر هجری بر سر سینه خرم کربلا بود و در کربلا بود

شعاع نهضت - در فضیلت مطالب هند و حدیث در این کتاب
صحنه

| | |
|-----|---|
| ۲ | شعاع - سبب این کتاب - |
| ۴ | شعاع اول - در ذکر اشخاص معتبره - |
| ۷ | ۱- در بیان اینکه حدیثات غیر معتبره در این کتاب درج نشده است ۲- در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است |
| ۱۳ | ۳- در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |
| ۲۳ | ۴- در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |
| ۲۵ | ۵- در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |
| ۳۰ | ۶- معنی حدیثات معتبره در این کتاب - |
| ۳۵ | ۷- در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |
| ۴۸ | ۸- در بیان معنی حدیثات معتبره در این کتاب - |
| ۴۸ | ۹- در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |
| ۶۱ | ۱۰- در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |
| ۶۷ | ۱۱- در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |
| ۷۹ | ۱۲- در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |
| ۸۶ | حدیث - در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |
| ۹۲ | حدیث - در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |
| ۱۰۰ | شعاع - در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |

| | |
|-----|--|
| ۱۲۱ | شعاع - در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |
| ۱۴۶ | شعاع - در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |
| ۱۵۰ | شعاع - در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |
| ۱۵۲ | شعاع - در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |
| ۱۶۱ | شعاع - در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |
| ۲۲۱ | شعاع - در بیان اینکه حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است - |

در این مقام که مراد از کتب معتبره در این کتاب درج شده است

که هر دو در حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است

اینست که در حدیثات معتبره در این کتاب درج شده است

در این موضوع است -

قال من الله التوفيق ان فضل خير معين

۲۶۲
تَبْصِيحَةٌ

در ضمن ذکر عیالات سقوط نجوم که از لوج مبارک و کتاب محبت استنداره
استنداره افشا راضل شده و مفادش را که این عیالات در زمان ظهور مظلوم
واقع طالبان نیز از کتاب زجاء العالم رساله آید و در آخر نیز یک است (مقول
در این ظهور عیالات سقوط نجوم را سال سیصد و هشتاد و یک سال قبل از ظهور
مظلومانه پیشین بود و این دو طلب علم تو حق خاندان این حکمت تو حق صاحب
قوی مصلحت نگارنده از نقل طلبی نه العالم رساله دیگر در این طلب بعضی نقل
طالب مظلوم شود مگر مصلحت از نقل نه عیالات نه العالم آن است که فراموش
در عیالات خودشان این ظهور عیالات مصلحت در این عمل عیالات آن خوانندگان
گفتی کرد و پیشین آن چنانچه در رساله مظلوم مذکور است تصحیح بکنند که هیچ صاحب
مصلحت در این عمل تصحیح درج شده و در آخر طلب بگویند که هیچ فرود عیالات
عیالات مظلوم در عیالات مصلحت که ظهور نیز یک است این مصلحت مظلوم
گفت با العالم سیربان بطرح که عیالات مظلوم موجب تصحیح خود آن تا عالم
بگویند مظلوم مظلومی بود دست و در مظلوم هیچ عیالات مظلوم
سود از یک است - بنا بر این عیالات مصلحتی با العالم با نام واقع شد

پس

و من از مصلحتی که منی یاد در سال بیست و نه قرون عیالات مصلحت مظلوم
نه این مصلحت مصلحت ظاهر که در مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم
در مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم
بجویند مصلحتی با مصلحت مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم
این بود که در مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم
کتاب محبت مصلحت مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم
بجهت العالم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم
و در مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم مظلوم
و التلاوة